روزنامه شرق

اندیشه . جهان

آفریقا پس از آپارتایدی صفحه ۸
پشت‌پرده روابط ترکیه و اقلیم کردستان صفحه ۹
عامل «تنگی نفس» اهوازی‌ها صفحه ۱۰

وعده‌های ناتمام، انقلاب نافرجام

ناکامی ماندلا در سوسیالیسم

۱۶ آگوست ۲۰۱۲ پلیس آفریقای‌جنوبی معدنچیان اعتصابی ماریکانا را به گلوله بست

اسلاوی ژیژک
ترجمه: رحمان بوذری

در دو دهه اخیر، همگان نلسون ماندلا را به‌عنوان یک الگو ستوده‌اند: الگوی گذار از مملکتی زیرِیوغ استعمار به کشوری آزاد بدون تسلیم‌شدن به وسوسه دیکتاتوری یا ادا و اصول ضدسرمایه‌داری. خلاصه، ماندلا موگابه نبود، آفریقای‌جنوبی کشوری با نظام دموکراتیک چندحزبی، رسانه‌های آزاد و اقتصادی پویا باقی ماند، به‌خوبی در بازار جهانی ادغام شد و در برابر آزمایش‌های سرسری سوسیالیستی مصون ماند. حالا با درگذشت او، ظاهرا تمثالش همچون قدیسی حکیم تا ابد جاودانه می‌شود: فیلم‌های هالیوودی درباره او هست (با بازی مورگان فریمن، که راستی در فیلم دیگری نقش خدا را هم بازی کرده)؛ ستاره‌های راک و رهبران مذهبی، ورزشکاران و سیاستمداران از بیل کلینتون تا فیدل کاسترو همه یکصدا برای او طلب آمرزش می‌کنند.

ولی آیا این همه ماجراست؟ دو واقعیت کلیدی در این تحسین و تمجیدها از یاد می‌رود. در آفریقای‌جنوبی، زندگی رقت‌بار اکثریت فقیر عمدتا همچون دوره آپارتاید باقی مانده و رشد حقوق سیاسی و مدنی با افزایش ناامنی، خشونت و جنایت جبران شده. تغییر اصلی این است که نخبگان جدید سیاه به طبقه حاکم قدیم سفیدپوست پیوسته‌اند. در ثانی، مردم کنگره ملی قدیم را به یاد می‌آورند که نه‌تنها پایان آپارتاید، بلکه عدالت اجتماعی بیشتر و حتی نوعی سوسیالیسم را وعده می‌داد. این گذشته به‌مراتب رادیکال‌تر کنگره ملی آفریقا ذره‌ذره از خاطر ما محو شده. تعجبی ندارد که خشم سیاهان فقیر آفریقای‌جنوبی روزبه‌روز بیشتر می‌شود.

از این نظر آفریقای جنوبی تنها، نسخه‌ای است از داستان تکراری چپ معاصر. یک رهبر یا حزب با شور و شوقی جهانی برگزیده می‌شود، وعده «جهانی جدید» می‌دهد - اما، بعد، دیر یا زود، به دوراهه اصلی برمی‌خورد: آیا جرات می‌کند به سازوکارهای سرمایه‌داری دست بزند، یا اینکه تصمیم می‌گیرد «وارد بازی شود»؟ اگر کسی چوب لای چرخ این سازوکارها بگذارد، بی‌معطلی با آشفتگی بازار، هرج‌ومرج اقتصادی و نظایر آن، «تنبیه» می‌شود. به همین دلیل است که خیلی راحت می‌توان ماندلا را به جهت رهاکردن چشم‌انداز سوسیالیستی، بعد از پایان آپارتاید، سرزنش کرد: اما آیا او واقعا انتخاب دیگری داشت؟ آیا حرکت به سمت سوسیالیسم گزینه‌ای واقعی بود؟

مثل آب‌خوردن می‌توان آیین رند (نویسنده رمان «اطلس شانه تکان داد») را دست انداخت، اما در عبارات مشهوری که در رمان او در «حمدوثنای پول» آمده رگه‌ای از حقیقت هست: «تا وقتی دوزاری‌ات نیفتد که پول منشأ همه خوبی‌هاست، تنها تیشه به ریشه خود می‌زنی. وقتی پول دیگر وسیله‌ای نباشد که انسان‌ها با آن با هم معامله می‌کنند، آنگاه هرکسی ابزاری می‌شود در دست دیگر آدم‌ها. خون، شلاق و تفنگ یا دلار. انتخاب کن - انتخاب دیگری در کار نیست.» آیا مارکس در فرمول معروف خود چیزی شبیه به این نگفته بود که چگونه، در دنیای کالاها، «مناسبات میان مردم به قالب مناسبات میان اشیا درمی‌آید»؟ در اقتصاد بازار، مناسبات میان مردم می‌تواند به‌صورت روابطی ظاهر شود مبتنی بر تصدیق متقابل آزادی و برابری: سلطه دیگر به‌صورت مستقیم و آشکار اِعمال نمی‌شود. چیزی که مشکل‌ساز است فرض بنیادین آیین رند است: اینکه تنها انتخاب موجود، انتخاب میان مناسبات مستقیم و غیرمستقیم سلطه و استثمار است، هر بدیلی غیراز این با انگ اتوپیایی‌بودن نادیده گرفته می‌شود. ولی با این‌همه نباید از حقیقت کوچک ادعای رند غافل شد - ادعایی که در غیراین‌صورت احمقانه و ایدئولوژیک می‌نماید: درس بزرگ سوسیالیسم دولتی عملا این بود که الغای مستقیم مالکیت خصوصی و مبادله بازاری، بدون وجود اشکال انضمامی از نحوه تنظیم اجتماعی فرآیند تولید، الزاما منجر به احیای مناسبات مستقیم سلطه و بردگی می‌شود. اگر ما صرفا بازار را از بین ببریم (که شامل ازبین‌بردن استثمار موجود در بازار هم می‌شود) بدون اینکه آن را با شکل مناسبی از سازمان‌دهی کمونیستی تولید و مبادله جایگزین کنیم، سلطه برمی‌گردد و انتقام می‌گیرد و به همراه آن استثمار مستقیم هم می‌آید.

قاعده عام این است: وقتی شورشی علیه نظامی سرکوبگر و نیمه‌دموکراتیک آغاز می‌شود، همچون قیام‌های خاورمیانه در سال ۲۰۱۱، به‌راحتی می‌توان جمعیتی انبوه را بسیج کرد آن‌هم با شعارهایی که تنها ثمره‌شان به‌وجودآوردن انبوه خلق است؛ شعارهایی برای دموکراسی علیه فساد. ولی تازه آن‌وقت اندک‌اندک به انتخاب‌های سخت‌تر می‌رسیم: وقتی شورش ما در هدف مستقیمش پیروز می‌شود، تازه تشخیص می‌دهیم آنچه واقعا ما را (نداشتن آزادی، تحقیر، فساد اجتماعی، نداشتن آینده‌ای روشن) می‌آزرد، همچنان در جامه‌ای جدید به حیات خود ادامه می‌دهد. ایدئولوژی حاکم کل زرادخانه خود را بسیج می‌کند تا ما را از دستیابی به این نتایج ریشه‌ای باز دارد. شروع می‌کنند به گفتن اینکه آزادی دموکراتیک با خودش مسوولیت می‌آورد، بها دارد و اگر توقع بیش از حد از دموکراسی داشته باشیم، معلوم می‌شود هنوز به بلوغ لازم نرسیده‌ایم و چه و چه. به این ترتیب، ما را به‌خاطر ناکامی‌مان سرزنش می‌کنند: می‌گویند در یک جامعه آزاد، ما همه سرمایه‌دارانی هستیم که در زندگی‌هایمان سرمایه‌گذاری می‌کنیم و برای رسیدن به موفقیت باید وقت و نیروی خود را بیشتر صرف آموزش و یادگیری کنیم تا خوش‌گذرانی.

در سطح سیاسی، سیاست خارجی ایالات متحده استراتژی نظارتی ریز و دقیقی را با جزییات تهیه و تدارک می‌بیند تا زیان‌های محتمل خیزش‌های مردمی را کاهش دهد و آنها را به حد و مرزهای مقبول نظام‌های پارلمانی- سرمایه‌داری بکشاند همان فرآیندی که در آفریقای‌جنوبی پس از سقوط رژیم آپارتاید، در فیلیپین پس از سقوط رژیم مارکوس، در اندونزی پس از سقوط سوهارتو و جاهای دیگر با موفقیت اجرا شد. درست در همین بزنگاه تاریخی، سیاست رادیکال رهایی‌بخش با بزرگ‌ترین چالش خود روبه‌رو می‌شود: چگونه پس از مرحله پرشوروحال اولیه اوضاع را به پیش ببریم، چگونه قدم بعدی را برداریم بدون مغلوب‌شدن در برابر فاجعه وسوسه «تمامیت‌خواهی» خلاصه، چگونه ماندلا را پشت‌سر بگذاریم ولی موگابه نشویم.

پس اگر قرار است به میراث ماندلا وفادار باشیم باید اشک تمساح مدح‌گویانه را کنار بگذاریم و بر وعده‌های ناتمام رهبری او تاکید کنیم. می‌توان با اطمینان با استناد به عظمت اخلاقی و سیاسی بی‌چون‌وچرای ماندلا، حدس زد که او هم در پایان عمرش برآشفته و تندخو شده بود، چون نیک می‌دانست خود پیروزی سیاسی و ارتقایش تا حد یک قهرمان جهانی نقابی بود بر ناکامی و شکستی تلخ. شکوه جهانی او هم نشانی است بر اینکه او واقعا خللی به نظم جهانی قدرت وارد نکرد.

منبع: نیویورک تایمز

نگاه اقتصادی

میراث اقتصادی ماندلا

مایکل رابرتس

درگذشت نلسون ماندلا برای ما یادآور پیروزی بزرگ خلق سیاه آفریقای‌جنوبی است که با غلبه بر نظام بی‌رحم، خشن و سرکوبگر آپارتایدی به‌دست آمد و بنایش را ابتدا امپریالیسم بریتانیا نهاد و سپس دستاویز نیروهای ارتجاعی و نژادپرست طبقه حاکم سفیدپوست آفریقای‌جنوبی برای حفاظت از مزایای عده‌ای قلیل شد. ماندلا ۲۷سال در زندان به‌سر برد و مردمی که او نماینده‌شان بود به نبردی طولانی و سخت برای سرنگون‌کردن رژیم هیولاوشی پرداختند که به وسیله قدرت‌های اصلی امپریالیستی از جمله ایالات متحده، برای دهه‌ها حمایت می‌شد.

بنابراین با حمایت محافظه‌کاران بریتانیایی، خصوصا در دوران مارگارت تاچر، سمبل همه نیروهای جهانی ارتجاع و سایر رهبران امپریالیستی، رژیم آفریقای‌جنوبی در نتیجه ازخودگذشتگی میلیون‌ها سیاه آفریقای‌جنوبی از جمله کارگران معادن، کودکان مدرسه و شهرک‌های سیاه‌پوست‌نشین، در نهایت به زانو درآمد. کارگران و مردم در اغلب کشورها از طریق تحریم، اعتصاب و مبارزات سیاسی، همبستگی خود را با آنها نشان می‌دادند. این شکستی برای نیروهای ارتجاعی در آمریکا و بریتانیا بود.

اما زمان پایان آپارتاید نیز به تغییر رویکرد طبقه حاکم سفیدپوست در آفریقای‌جنوبی و سایر دولت‌های سرمایه‌داری وابسته بود. عدم تلقی ماندلا به‌عنوان یک «تروریست» و صحه‌گذاشتن بر اینکه یک رییس‌جمهور سیاه اجتناب‌ناپذیر و حتی ضروری است، تصمیم دشواری بود. چرا؟ کمر اقتصاد سرمایه‌داری آفریقای‌جنوبی خم شده بود. این فقط در نتیجه تحریم نبود، بلکه به این دلیل بود که بهره‌وری کارگران سیاه در معادن و کارخانه‌ها افت کرده بود. کیفیت سرمایه‌گذاری در صنعت و امکان سرمایه‌گذاری خارجی به‌شدت سقوط کرده بود. این امر خود را به‌صورت نزول سودآوری سرمایه در دهه ۱۹۸۰ به پایین‌ترین حد خود بعد از جنگ دوم جهانی نشان داده بود و برخلاف سایر اقتصادهای سرمایه‌داری، آفریقای‌جنوبی نمی‌توانست از طریق استثمار کارگران راهی برای غلبه بر این وضعیت پیدا کند.

طبقه حاکم باید استراتژی‌اش را عوض می‌کرد. رهبران سفید تحت رهبری ف. و. دِکلرک سیاست دهه‌های گذشته را معکوس کردند، تصمیم گرفتند ماندلا را آزاد کنند و به سمت دولتی با اکثریت سیاه بروند تا بتوانند انضباط را به کارگران بازگردانند و سودآوری را احیا کنند. دکلرک به سبب شایستگی‌اش، به‌همراه ماندلا جایزه صلح نوبل را برد، ماندلایی که در ۷۶سالگی رییس‌جمهور شد! سودآوری هم واقعا تحت حکومت ماندلا رشد یافت همان‌طور که نرخ استثمار نیروی کار نیز به‌صورت سرسام‌آوری افزایش یافت.

رشد سودآوری در اوایل دهه ۲۰۰۰ به تحلیل رفت همان‌گونه که ترکیب اندام‌وار سرمایه از طریق افزایش مکانیزه‌شدن، به‌شدت رشد کرد، با این‌همه نرخ استثمار همچنان در حال رشد بود. صنعت آفریقای‌جنوبی امروزه در عسرت است، بیکاری و جرم و جنایت در بالاترین حد جهانی است و رشد اقتصادی در حال فروکش‌کردن است.

آفریقای‌جنوبی تحت حکومت ماندلا و بعدش تابو امبکی شاهد پیشرفت‌هایی در وضعیت زندگی واقعا وحشتناک اکثریت سیاه‌پوستان بوده؛ در بهداشت، مسکن، برق، آموزش، سلامت و... به نظارت وحشیانه و دلبخواهی بر جنبش مردمی و نابرابری رژیم بیدادگر آپارتاید پایان داده.

ادامه در صفحه ۱۴

نگاه تاریخی

اقتصاد سیاسی آفریقای‌جنوبی پس از ماندلا

معنای «ماریکانا»

سام اشمن و بن فاین . ترجمه: مازیار سمیعی

در ۱۶ آگوست ۲۰۱۲ پلیس آفریقای‌جنوبی معدنچیان اعتصابی ماریکانا را به گلوله بست و ۳۴نفر از آنان را کشت. این واقعه، خونبارترین سرکوبی بود که از سال ۱۹۶۰ به بعد در آفریقای‌جنوبی به وقوع می‌پیوست. سام اشمن و بن فاین، محققان دانشگاه ژوهانسبورگ، در این مقاله با بررسی جزیی صنعت پلاتین در آفریقای‌جنوبی نشان می‌دهند که چطور کشتار ماریکانا در این ریشه دارد که صورت‌بندی اقتصاد سیاسی آفریقای‌جنوبی هنوز با گذشت بیش از دو دهه از برچیدن نظام آپارتاید تغییر بنیادینی نکرده است.

صنعت معدن آفریقای‌جنوبی، قلب اقتصاد این کشور، در سال ۲۰۱۲ شاهد چشمگیرترین و گسترده‌ترین موج اعتصابات از زمان شکست آپارتاید به بعد بود؛ اعتصاباتی که در ماریکانا با کشته‌شدن ۳۴ کارگر اعتصابی شرکت لونمین بنا بر ادعا به دست پلیس همراه بود. این اتفاقات و به‌تبع آن واکنش‌های ائتلاف سه‌جانبه کنگره ملی آفریقا، کنگره اتحادیه‌های کارگری آفریقای‌جنوبی و حزب کمونیست آفریقای‌جنوبی، به‌روشنی گویای مسایل اقتصادی و اجتماعی آفریقای‌جنوبی امروز است و این نکته را برجسته می‌کند که چگونه در آفریقای‌جنوبی امروز بسیاری از خصایل نظام آپارتاید بازتولید و حتی تشدید شده‌اند.

این اتفاقات توجه‌ها را به حجم ثروت معدنی آفریقای‌جنوبی و وابستگی این صنعت به کارگر ارزان، سیاه و اغلب مهاجر جلب کرده است. در آوریل ۲۰۱۰ گزارش سیتی‌گروپ، آفریقای‌جنوبی را با ذخایر معدنی‌ای به ارزش تخمینی ۲/۵تریلیون‌دلار غنی‌ترین کشور جهان از این حیث عنوان کرد. فلزات گروه پلاتین ۲/۳تریلیون‌دلار از این ذخایر را تشکیل می‌دهند و این حجم عظیم از منابع در مجموعه معدنی بوشولد ایگناتئوس، در شمال غربی و استان لیمپوپو، جای گرفته است. این منطقه بزرگ‌ترین منابع کروم و وانادیوم را در خود جای داده و در آن فروکروم، نیکل و کانی‌های دیگر تولید می‌شوند.

پلاتینیوم یکی از شش عنصر فلزی مشابهی است که در گروه پلاتین جای دارند. طبق برآوردها، ۸۷درصد منابع پلاتینی جهان در اختیار آفریقای‌جنوبی است و در سال ۲۰۰۹ این کشور ۷۶درصد تولید پلاتین در جهان را انجام داده است. از اوایل دهه ۱۹۹۰ رشد صنعت پلاتین از دیگر شاخه‌های بخش صنعت معدن در آفریقای‌جنوبی سریع‌تر بوده و مجموعه معدنی بوشولد ایگناتئوس سریع‌ترین رشد را در میان مناطق مختلف آفریقای‌جنوبی داشته؛ رشدی که در برخی سال‌ها از ۱۵درصد هم فراتر رفته است. سه تولیدکننده بزرگ بر این بخش مسلط هستند: آنگلو آمریکن پلاتینیوم (که مالکیت ۸۰درصد آن در اختیار آنگلو آمریکن است)، ایمپالا پلاتینیوم و لونمین. در پس اینها چهار عامل ساختاری بنیان اتفاقات ماریکانا را پی ریختند.

نخستین عامل، ماهیت اقتصاد مبتنی بر استخراج منابع طبیعی در آفریقای‌جنوبی است که در قالب مفهوم مجموعه کانی-انرژی بیان شده است.

مجموعه کانی-انرژی به آن دسته از صنایع سنگین کلیدی، مالکیت‌های قدرتمند و نهادهایی اشاره می‌کند که پیرامون استخراج و فرآوری معادن شکل گرفتند و به‌عنوان یک نظام انباشت شاخص و متمایز، دینامیسم و ارتباطاتی داشته‌اند که مسیر صنعتی‌شدن آفریقای‌جنوبی را رقم زده است. بازیگران اصلی مجموعه کانی-انرژی شش کمپانی استخراج معدنی هستند که اواخر قرن نوزدهم و پس از انقلاب معدنی، رشد و نظام نیروی کار مهاجر را ایجاد کردند. در دهه ۱۹۶۰ با سرمایه مالی، آفریکانرها (اقلیت سفیدپوست آفریقای‌جنوبی) در هم آمیختند و در دهه ۱۹۷۰ نفوذ خود بر منابع کانی و انرژی کلیدی گسترده بودند و تا دهه ۱۹۸۰ بر کل اقتصاد، چیره شده بودند. تمرکز سرمایه صنعتی و پولی در مجموعه کانی-انرژی بر دو پایه استوار بود: نخست حمایت دولت از بخش‌های کلیدی و به ویژه از طریق شرکت‌های شبه‌دولتی و سیاست‌های قیمت‌گذاری و تعیین تعرفه. دومین عامل نیز استثمار شدید و سرکوب سیاسی اکثریت سیاه.

توافق سیاسی سال ۱۹۹۴، باوجود خواسته‌های رادیکال‌تر بخش‌هایی از جنبش رهایی‌بخش، سرمایه سفید را محفوظ گذاشت. کنگره ملی آفریقا از ۱۹۹۶ کنترل بر سرمایه و مبادلات را کاهش و به شرکت‌های استخراج معدن این اجازه را داده که معاملات اصلی سهام خود را در بازارهای خارجی انجام دهند؛ کاری که آنها با تمرکززدایی شدید در خود آفریقای‌جنوبی به انجامش رسانده‌اند. آنها در این مسیر همچنین بخشی از دارایی‌های (کمتر مولد) خود را به بورژوازی سیاه مشتاق فروخته‌اند که به چشم حایلی جلوی حمله علیه سرمایه نگریسته می‌شد.

این تحولات، نفوذ مجموعه کانی-انرژی بر اقتصاد را بازتولید و بازآرایی کرده است. فروش خارجی سهام و تمرکززدایی از سرمایه‌های بزرگ مولد این مجموعه، به معنای این بود که در داخل بر فعالیت‌های کلیدی تولیدی و استخراج متمرکز شوند و همچنین بر بین‌المللی‌کردن فعالیت‌هایشان و ورودشان به بازارهای مالی تاکید کنند. با توجه به گسترش بخش بازارهای مالی، این تمرکززدایی همزمان به ظهور شرکت‌های معظم مالی واجد قدرت داخلی فزاینده انجامید.

به این ترتیب می‌توان گفت که اقتصاد پساآپارتاید تحت سلطه سه عامل بود: فرار سرمایه، بخش مالی و مالکیت خارجی.

بازآرایی ساختاری سرمایه در بخش پلاتین به ظهور شرکت آنگلو آمریکن پلاتینیوم (آمپلاتس) منجر شد و با جدایی بخش مالی پیشین آنگلو (جی‌سی‌آی) چند شرکت مالی جدید شکل گرفت که از میان آنها جی‌سی‌آی در طلا، سنگ‌آهن و فلزات پایه، جانیک در امور مالی صنعتی فعال شدند و آنگلو پلاتینیوم نیز با شرکت مالی آنگلو روستنبرگ ادغام شد.

آمپلاتس در لندن ثبت شده و ۴۰درصد تولید جهانی را در انحصار دارد. ایمپالا از گنکور جدا شده و آن‌هم در لندن ثبت شده، لونرو از سال ۱۹۹۹ به لانمین تغییر نام داده و تمرکزش بر دارایی‌های فرعی است. ۲۵درصد لانمین در اختیار شرکت چندملیتی آنگلو-سوییس ایکس‌استراتا است. ایکس‌استراتا همچنین یکی از بزرگ‌ترین تولیدکننده‌های زغال‌سنگ آفریقای‌جنوبی است و از تامین‌کننده‌های اصلی سوخت اسکوم (شرکت برق آفریقای‌جنوبی) دو شرکت غول‌آسای گلنکور و ایکس‌استراتا در سال ۲۰۱۲ برای ادغام با هم مذاکراتی داشته‌اند.

ادامه در صفحه ۹

سویه تاریک ماه

امیررضا گلابی

ماندلا درگذشت، خبری که ظاهرا چندان غیرمترقبه نبود. نمی‌توان تاثر خود را از درگذشت رهبر مبارزه با آپارتاید پنهان کرد، یادداشت فوق ادای دینی است به ماندلا و البته بیش از آن تلاشی است برای اینکه در فضای غالبِ مرثیه‌سرایی‌های رمانتیک، نگاهی دیگر به میراث ماندلا در آفریقای‌جنوبی داشته باشد. میراثی که شاید اگر ماندلا جوان بود بار دیگر برای رهایی از آن به مبارزه برمی‌خاست.

راه میانه‌ای وجود ندارد

جو سلوو، رهبر حزب کمونیست آفریقای‌جنوبی، از رهبران کنگره ملی آفریقا در دوران آپارتاید و یکی از رهبران مبارزه علیه آپارتاید در سال ۱۹۷۶ در مقاله معروف خود به نام «راه میانه‌ای وجود ندارد» با نقد سرسختانه استراتژی سازش با رژیم آپارتاید، هرگونه رستگاری ملت آفریقای‌جنوبی را نه در راه‌حل‌های میانه‌روانه از مسیر سازش با رژیم آپارتاید، بلکه در قیامی مسلحانه می‌دید. هرچند مسیر طی‌شده برای حذف آپارتاید، مسیری متفاوت از پیشنهاد سلوو بود و نهایتا رژیم آپارتاید طی فرآیند مذاکرات سرنگون شد اما متاسفانه ساختار «تبعیض» و «فشار» روی اکثریت سیاهپوست آفریقا در دوران جدید بازتولید شد، حتی به‌گونه‌ای محکم‌تر، چون دیگر به دلیل وجود دولت کنگره ملی، نفس اعتراض سیاسی، واجد معنای سابق نبود و اعتراضات به سمت اعتراضات صنفی و گروهی سوق داده شد که نهایتا در مسیر چانه‌زنی بین کارگر و کارفرما، استثمارگر و استثمارزده و بده بستانی بین این دو موقتا رفع می‌شد. بدون اینکه چارچوب مولد چنین وضعیتی مورد پرسش قرار بگیرد. با درگذشت ماندلا به‌نظر می‌رسد می‌توان میراث وی را در سایه هشدار سلوو در مقاله «راه میانه‌ای وجود ندارد» بازخوانی کرد و دوباره پرسید: آیا راه میانه ماندلا در نهایت مسیری موفق بوده است؟

گوپتا گیت

در تاریخ ۳۰ آوریل ۲۰۱۳، اتفاق بی‌سابقه‌ای در آفریقای‌جنوبی رخ داد؛ اتفاقی که به زودی تبدیل به تیتر اول روزنامه‌ها شد. ماجرا از این قرار بود که سرمایه‌دار هندی‌تبارِ آفریقای‌جنوبی، گوپتا، که خانواده وی یکی از ثروتمندترین خانواده‌های آفریقای‌جنوبی‌اند برای ۲۰۰ نفر از میهمانان هندی خود هواپیمای چارتری کرایه کرد و به دلیل اجتناب از طی‌کردن فاصله دوساعته فرودگاه ژوهانسبورگ تا محل عروسی، هواپیما را در فرودگاهی نظامی در نزدیکی هتل محل اقامت میهمانان فرود آورد. این امر، آشکارا نقض حاکمیت دولت آفریقای‌جنوبی بود و بدون تردید در هر کشوری منجر به استعفای مقامات مسوول می‌شد، اما به سبب روابط تنگاتنگ خانواده گوپتا با دولت آفریقای‌جنوبی، حزب ANC (کنگره ملی آفریقا) و شخص رییس‌جمهور، جاکوب زوما، تنها پیامدش بحث‌های بی‌نتیجه در پارلمان و تغییرات جزیی در حد مسوولان رده دوم و سوم شد. در نهایت، هشت کارمند پلیس به نقض قوانین محکوم شدند. حادثه فوق میزان قدرت سرمایه در آفریقای‌جنوبی امروز را نشان می‌دهد؛ آفریقای‌جنوبی‌ای که نامش مترادف با مبارزه با تبعیض نژادی است، امروزه با نوع دیگری از تبعیض دست‌وپنجه نرم می‌کند، تبعیض بین دارا و ندار.

طبقه جدید

میلوان جیلاس نویسنده مجار در کتاب «طبقه جدید» به طبقه‌ای اشاره می‌کند که در رژیم کمونیستی شوروی به‌وجود آمد؛ طبقه‌ای که در جامعه بی‌طبقه کمونیستی از مزایای فوق‌العاده‌ای نسبت به مردم عادی برخوردار بودند، استراحتگاه‌های ویلایی آنچنانی در مناطق خوش آب‌وهوا، امکانات ویژه درمانی، تحصیلی و... جیلاس این طبقه را «نومانکلاتورا» می‌نامد.

در آفریقای‌جنوبی بعد از ماندلا عده قلیلی از سیاهان وابسته به حزب حاکم از مزایای فوق به خوبی بهره بردند و طبقه جدیدی را تشکیل دادند، درحالی که اکثریت جامعه سیاهپوست آفریقای‌جنوبی کماکان در فقر به‌سر می‌برند و از حداقل امکانات بی‌بهره‌اند. میزان بیکاری در آفریقای‌جنوبی در حال حاضر به مرز ۳۰درصد رسیده، نرخ برابری دلار که در دوره آپارتاید تقریبا یک به یک بود امروزه به یک به ۱۰ رسیده که حاکی از کاهش ارزش رند (واحد پول آفریقای‌جنوبی) طی ۱۹سال گذشته است. به نظر می‌رسد تنها برندگان این شرایط، طبقه جدید سیاهپوستان و سفیدان همواره بهره‌مند در آفریقای‌جنوبی هستند. سفیدپوستانی که به لطف برچیده‌شدن دولت آپارتاید و لغو تحریم‌های جهانی از مزایای پیوستن به بازارهای جهانی و بهره‌مندی از نظام سرمایه‌داری جهانی منتفع شدند، گویی برچیده‌شدن آپارتاید لطف خفی ماندلا به سرمایه‌داری «سفید» آفریقا در راه پیوستن به بازارهای جهانی بود.

کشتار ماریکانا

در تاریخ ۱۶آگوست۲۰۱۲ در اتفاق بی‌سابقه دیگری پلیس آفریقای‌جنوبی با گشودن آتش بر روی معدنچیان معدن ماریکانا ۱۱۲ نفر از آنان را به خاک‌وخون کشید. حاصل آن ۳۴ کشته و ۷۸ زخمی بود؛ معدنچیانی که درخواست داشتند تا دستمزد اندک ۵۰۰ دلار در ماهشان به هزار و ۵۰۰ دلار ارتقا پیدا کند. بد نیست بدانیم که قیمت پلاتینیوم از سال ۱۹۹۲ تا ۲۰۱۲ حدود ۹برابر افزایش یافته؛ افزایشی که به نظر می‌رسد یکی از دلایل آن برداشتن تحریم‌های جهانی از آفریقای‌جنوبی بعد از آپارتاید باشد. سویه تلخ این ماجرا این بود که شلیک‌کنندگان این‌بار نه پلیس‌های سفیدپوست رژیم آپارتاید بلکه پلیس‌های سیاهپوست دولت کنگره ملی آفریقا بودند؛ کنگره ملی آفریقا که نامش با نام نلسون ماندلا گره خورده. تحقیقات کماکان ادامه دارد، اما با وجود اعتراضات، هیچ تغییر بنیادینی در وضعیت کارگران معدن و مدیران مسوول جنایت فوق رخ نداده. وجه آیرونیک قضیه این است که سهامدار اصلی معادن ماریکانا شرکت انگلیسی لونمین است. گویا این‌بار قرار بود که سرمایه‌داران سفیدپوست، سیاهان را به دست خودشان سرکوب کنند.

ادامه در صفحه ۱۴

جنایتِ فراموشی

سهند ستاری

شاید بتوان در فرآیند مصادره فیگورهای سیاسی-تاریخی از سوی سیستم‌های بیدادگرایانه و وابسته‌های سلطه‌جویشان- در قامت نفی سیاست رادیکال و اتخاذ مشی رفرمیستی- بار دیگر پای این پیش‌فرض را به میان کشید: هیچ قدر مشترکی نمی‌توان تعیین کرد؛ هرچه هست در تردد میان فکت‌های پارادوکسیکال است: اجرای عدالت یا گذار مسالمت‌آمیز به سازش؟ نشر کین‌توزی یا بخشش و گذشت؟ پایبندی به سیاست رادیکال و رهایی‌بخش و سیاست ژاکوپنی یا بازگشت به سازش و رفرم؟ سیاست رهایی‌بخش یا سیاست «فراموشی» و انکار؟ دوگانه‌هایی که حتی اگر انتزاعی خوانده شوند دست‌کم مجال نقد درون‌ماندگار را همچنان حفظ می‌کنند و چوب لای چرخ تفسیرهای هولناک از تاریخ وابسته به تحقق آزادی می‌گذارند؛ تفسیرهایی که این دوگانه‌ها را در این روزها به میانجی گزارشی ظاهرا یکدست و بی‌تنش به روایتی اخته از تجربه بخشش و نفی خشونت در آفریقای‌جنوبی گره می‌زند. بر این اساس بار دیگر تجربه آفریقای‌جنوبی در مواجهه با جنایت می‌تواند بر این اصل موضوعه تاکید داشته باشد که برهم زدن نظم نامعین حاکم بر سکوت، انکار، سرکوب و سرانجام سیاست رهایی‌بخش به‌هیچ‌عنوان قابل فروکاستن به بخشش و فراموشی گذشته و سیاست سازشگری نیست.

در سال ۱۹۶۱، ماندلا پس از انفجار هولناک روند جنایت و کشتار و تبعیض، رهبری اومخونتو وسیزوه شاخه نظامی کنگره ملی آفریقا (ANC) را برعهده گرفت. او مبارزات خرابکاری علیه اهداف نظامی و دولتی را رهبری می‌کرد تا در صورت عدم توانایی طرح‌های خرابکاری مبنی بر پایان عمر نظام آپارتاید به جنگ چریکی متوسل شود. چند دهه بعد، خصوصا در دهه ۱۹۸۰، اومخونتو وسیزوه تبدیل به جنگ چریکی علیه رژیم حاکم شد. ماندلا همچنین در خارج از کشور مبادرت به جمع‌آوری کمک‌های مالی برای MK کرد و در دیدار با برخی از دولت‌های آفریقا ترتیباتی برای آموزش شبه‌نظامی داد. در آگوست ۱۹۶۲، ماندلا پس از ۱۷ماه گریز دستگیر شده و در دژ ژوهانسبورگ زندانی شد. ماندلا در «دادگاه» به پنج‌سال زندان محکوم شد. هنوز آغاز راه مبارزه است و «هیچ خبری از فراموشی و انکار جنایت گذشته نیست». ماندلا در بیانیه خود که از جایگاه متهم در آغاز جلسه دفاعش در محاکمه ۲۰ آوریل ۱۹۶۴ در دیوانعالی پرتوریا ایراد کرد، ضمن اینکه «چیزی از فراموشی و انکار بر زبان نیاورد» به تبیین و تشریح دلیل توسل کنگره ملی آفریقا به استفاده از تاکتیک خشونت پرداخت و از این مشی دفاع کرد. ماندلا «بی‌هیچ نامی از فراموشی» با این عبارات به دفاعیات خود خاتمه داد: «در طول زندگی‌ام خود را وقف مردم آفریقا کرده‌ام. با استیلای سفیدپوستان مبارزه کرده و با استیلای سیاهان نیز. به‌دنبال آرمان جامعه‌ای آزاد و دموکراتیک بوده‌ام که همه بتوانند در آن در توازن و با فرصت‌هایی برابر زندگی کنند. این آرمان من است که امیدوارم با آن زندگی کرده و به آن دست یابم. اگر نیاز باشد آماده‌ام برای این آرمان بمیرم». او ۱۸سال از ۲۷سال زندان متعاقب خود را در زندان جزیره روبن به‌سر برد و حتی در زمان حضورش در زندان با کنگره ملی آفریقا در ارتباط بود. «هنوز خبری از فراموشی جنایات گذشته نیست.» ماندلا در تاریخ ۱۰ ژوئن ۱۹۸۰ در بیانیه‌ای که از سوی کنگره منتشر کرد خطاب به مردم «همچنان بدون تجربه سیاست فراموشی» به‌صراحت گفت: «متحد شوید! بسیج شوید! بجنگید! باید آپارتاید را در بین سندان اقدامات توده‌های متحد و چکش مبارزه مسلحانه در هم بکوبیم.»

سرانجام در فوریه ۱۹۸۵ رییس‌جمهوری آفریقای‌جنوبی پیشنهاد آزادی مشروط ماندلا را به شرط محکوم‌کردن خشونت به‌عنوان ابزاری سیاسی اعلام کرد. کابینه بر این باور بود که ماندلا هرگز در ازای آزادی‌اش در قبال اتمام مبارزه مسلحانه از سوی سازمانش متعهد نخواهد بود. حدس آنها درست بود؛ ماندلا «همچنان در برابر سیاست فراموشی و انکار ایستاده بود.» او پیشنهاد دولت را قویا رد کرد و از طریق دخترش در اعلامیه‌ای اعلام کرد: «چه آزادی‌ای به من پیشنهاد می‌شود در حالی که سازمان مردم ممنوع باقی می‌ماند؟ تنها مردم آزاد می‌توانند مذاکره کنند. یک زندانی نمی‌تواند قرارداد ببندد.» در طول چند دهه مبارزه رادیکال او و سازمانش که تنها در پی سیاست رهایی‌بخش بودند هیچ صدایی از «فراموشی جنایات گذشته» به گوش نرسید. ماندلا از «فراموشی»، از «بی‌اعتنایی نسبت به فاجعه و جنایت» می‌ترسید؛ ماندلا از «جنایت فراموشی» می‌ترسید. ماندلا هرگز به ثبت فاجعه انکار و فراموشی تن نداد. او در روز آزادی خود یعنی ۱۱ فوریه ۱۹۹۰ خطاب به مردم گفت: «توسل ما به مبارزه مسلحانه در سال ۱۹۶۰ با تشکیل شاخه نظامی کنگره ملی آفریقا صرفا اقدامی دفاعی در برابر خشونت آپارتاید بود. عواملی که ایجاب‌کننده مبارزه مسلحانه بودند امروز همچنان باقی‌اند. ما چاره‌ای جز ادامه نداریم. امیدواریم به‌زودی شرایطی برای حل این مسایل از طریق مذاکره فراهم شود، تا دیگر نیازی به مبارزه مسلحانه نباشد.» ماندلا پس از فروپاشی نظام آپارتاید در آفریقای‌جنوبی به سال ۱۹۹۳ در سخنرانی افتتاحیه کنگره اتحادیه‌های کارگری آفریقای‌جنوبی در مقابل بیش از هزار و ۳۰۰ شرکت‌کننده گفت: «باید تا جایی از کنگره ملی آفریقا پشتیبانی کنید که امیدهایتان را تحقق بخشد و اگر چنین نکند باید همان کاری را با این دولت بکنید که با رژیم آپارتاید کردید.» از آن پس او همچنان بر یک اصل پای می‌کوفت: «جنایات گذش